



دکتر جواد شیخ الاسلامی

نصرت الدوله فیروز و داستان سقوط وی

فسانه‌ها همه خواب آورده، فسانه من
ز دیده خواب برآید، فسانه عجیبی است!

سرگذشت پیش از کودتای ۱۳۹۹

سرنوشت سیاسی فیروز میرزا (نصرت‌الدوله) و داستان طلوع، تابش، و افول ستاره اقبالش، یکی از عبرت‌انگیزترین صفحات تاریخ معاصر ایران را تشکیل می‌دهد. وی که فرزند ارشد شاهزاده عبدالصین میرزا فرمانفرما و پسر عمه احمد شاه قاجار بود نسبش از سوی مادر به میرزا تقی‌خان امیرکبیر می‌پیوست. پدرش با وصف اینکه داماد مظفرالدین شاه بود در سال ۱۳۱۵ ه. ق. به‌امر همان مظفرالدین شاه به عراق تبعید گردید و از همانجا دو پسرش (فیروز میرزا و عباس میرزا) را برای تحصیل به بیروت فرستاد. فیروز میرزا پس از هفت سال تحصیل در بیروت و یاد گرفتن کامل زبان فرانسه به تهران آمد و سال بعد (۱۳۲۳ هجری قمری) در هیجده سالگی به حکومت کرمان منصوب شد. اما اعمال و کارهای ناصوابش در آن ایالت که اسباب رنجش و شکایت کرمانیها شده بود منجر به عزل شدنش از والیگری کرمان (در اوایل انقلاب مشروطیت ایران) گردید.

سه سال بعد دوباره برای تکمیل تحصیلات عالی به پاریس رفت و در رشته علوم قضائی دانشگاه سوربن مشغول تحصیل شد. فیروز میرزا در عرض دوران اقامتش در پاریس دوستانی پیدا کرد که برخی از آنها مانند «ژان کوکتو» بعدها نام و شهرت ادبی در کشورشان پیدا کردند. نصرت‌الدوله در سال ۱۳۳۵ ه. ق. پس از تکمیل تحصیلات عالی قضائی در فرانسه به تهران بازگشت و چند ماه بعد به معاونت وزارت عدلیه رسید. در سال ۱۳۳۴ در نخستین کابینه وثوق‌الدوله به‌مقام وزارت عدلیه ارتقا یافت. در کابینه دوم وثوق‌الدوله تقریباً یک سال همین سمت را داشت و سپس، چهل و هشت ساعت

پیش از امضا شدن قرارداد ۱۹۱۹، به‌عنوان جانشین وزیر خارجه وقت (علیقلی‌خان مشاورالممالک انصاری) تعیین شد و پس از امضای قرارداد همراه احمد شاه عازم فرنگستان گردید.

نصرت‌الدوله تقریباً هیجده ماه متوالی در اروپا اقامت داشت و حتی پس از سقوط کابینه و ثوق‌الدوله که رئیس‌الوزرای وقت (مشیرالدوله پیرنیا) حاضر نشد او را در کابینه‌اش شرکت دهد، مقیم اروپا بود و با ارتباط بسیار نزدیکی که در جریان قرارداد ۱۹۱۹ با لرد کرزن وزیر خارجه بریتانیا پیدا کرده بود عملاً به‌عنوان مشاور او در مسائل مربوط به ایران همکاری و اظهارنظر می‌کرد.

پس از بهم خوردن قرارداد ۱۹۱۹ و لزوم تخلیه ایران از قوای نظامی بریتانیا، فرماندهان نظامی انگلیس که می‌دیدند پس از رفتن آنها از ایران، پایتخت کشور و شهرهای مهم شمال همگی بدست نیروهای مسلح گیلان خواهد افتاد، نقشه جدیدی چیدند که اساس و شالوده آن انجام يك کودتای نظامی در تهران و روی کار آوردن حکومتی نسبتاً مقتدر بود که بتواند پس از رفتن انگلیسیها جلو تهاجم کمونیستهای گیلانی را بسوی قزوین و تهران بگیرد. برای ریاست کابینه‌ای که می‌بایست پس از توفیق کودتا روی کار آید، لرد کرزن نصرت‌الدوله را انتخاب کرده بود و او با دستورهای جامع و کافی از اروپا بسوی ایران حرکت کرد. اما به‌علت اهمال و تساهل عجیبی که در رسیدن به تهران به‌خرج داد، انگلیسیها که ناچار بودند نقشه کودتا را پیش از اول آوریل ۱۹۲۱ (تاریخ خروج قوای بریتانیا از ایران) اجرا کنند، برای ریاست کابینه کودتا سید ضیاء‌الدین طباطبائی را به‌جای وی برگزیدند. این‌گزینه تاریخی مسیر زندگانی نصرت‌الدوله را بکلی دگرگون ساخت زیرا اگر وی توانسته بود خود را به‌موقع به تهران برساند به‌احتمال قوی مقام ریاست وزراء را اشغال می‌کرد و شاید یکی دو سال بعد جانشین احمد شاه هم می‌شد.

نصرت‌الدوله به‌محض اینکه در ژانویه ۱۹۲۱ از راه عراق وارد کرمانشاه شد تلگرافی به‌مستر نورمن وزیر مختار بریتانیا در تهران مخابره و از او خواش کرد از وقوع هر نوع تحول سیاسی در پایتخت جلوگیری کند تا وی به تهران برسد و ترتیب قطعی کارها را با سفارت انگلیس بدهد. اما چنانکه تلگراف نورمن به لرد کرزن نشان می‌دهد، شاهزاده تاریخ ورود خود را به تهران دوبار پشت سرهم به‌تمویق انداخت و هیچ فکر نکرد که در این زمان حساس، نه‌تنها روزها و هفته‌ها، بلکه ساعات و دقائق نیز از اهمیت خاصی برخوردارند.

وی چنان به‌شخصیت سیاسی خود مغرور بود که خیال می‌کرد طراحان سیاست انگلیس در ایران پیش از اینکه وی به تهران برسد دست به‌سیاه و سفید نخواهند زد و اعمال و اقدامات موردنظر خود را موبوم با نیات و خواسته‌های وی هماهنگ خواهند ساخت. نورمن در تلگراف خود به‌وزیر خارجه انگلیس (لرد کرزن) از این روحیه تکاهل و مسامحه‌کاری شاهزاده شکایت می‌کند و می‌نویسد:

«... نصرت الدوله از کرمانشاه تلگراف کرده و از من خواسته که از بروز تغییرات و تحول اوضاع در تهران جلوگیری کنم تا او از راه برسد و در باره تمام این قضایا با فرصت و فراغت کامل با من صحبت کند.

بمحضرت والا با تلگراف جواب دادم این همان چیزی است که خود نیز در راه تحقیقش می‌کوشم. اما چیزی که هست اوضاع با چنان سرعتی در حال تحول است که تردید دارم بتوانم جریان حوادث را متوقف سازم. لذا با کمال تأکید از حضرت والا خواهش کردم در رسیدن به تهران تسریع کنند.

مع الوصف از آن تاریخ تاکنون حرکتش را از کرمانشاه دوبار به تأخیر انداخته است و حالا پیشنهاد می‌کند که روز ۲۴ ژانویه (۱۹۲۱) از کرمانشاه حرکت کند و سر راه هم چند روزی در کنگاور و همدان (که در آنجاها املاک و علاقجات شخصی دارم) توقف نماید.

این وضع مسافرت حضرت والا، با تانی و آهستگی، خود نشان می‌دهد که در این مملکت چقدر مشکل است حتی فهمیده‌ترین رجال ایرانی را به ارزش وقت آگاه ساخت. از لحن صحبت‌های برادرش سالار لشکر چنین استنباط می‌کنم که نصرت الدوله مایل نیست وارد کابینه سپهدار رشتی (فتح‌الله‌خان اکبر) گردد زیرا عقیده دارد که این کابینه عمر زیادی نخواهد کرد. شاهزاده ترجیح می‌دهد همین شخص (سپهدار) دو سه ماه دیگر بر سر کار بماند تا اینکه خودش پس از رسیدن به تهران، بتواند هم آن احساس نفرت و سوءظن را که مردم ایران مدت‌هاست نسبت به وی دارند زایل سازد و هم نفوذ و قدرتش را در مجلس تثبیت کند. فیروز میرزا معتقد است که در عرض دو سه ماه آینده قادر است همه این کارها را روبراه کند و آنوقت می‌تواند شخصاً جای سپهدار رشتی را به‌عنوان نخست‌وزیر بگیرد. ۱۴

در عرض همین روزها که شاهزاده با یک چنین وقار وطمأنینه اشرافی عازم تهران بود و رسیدگی به املاک شخصی خود را در کنگاور و همدان مقدم بر حضور فوری در پایتخت می‌شمرد، صفحه حساس دیگری از تاریخ پر آشوب ایران در قزوین در حال ورق خوردن بود. ژنرال آیرن‌ساید طرح نهائی کودتائی را که قرار بود در تهران صورت گیرد با معاون خود کلنل اسمایس در گراند هتل قزوین (ستاد فرماندهی قوای بریتانیا) بررسی می‌کرد. ضرب‌الاجل خروج نیروهای انگلیسی از ایران برای اول آوریل ۱۹۲۱ (= ۱۲ فروردین ۱۳۰۰) تعیین شده بود و آیرن‌ساید عجله داشت که پیش از آن تاریخ افسران ضد کمونیست لشکر قزاق که اکنون در رأس یک نیروی نوسازی شده در قزوین متوقف بودند تهران را بگیرند و نقشه کمونیست‌های گیلان (تحت ریاست احسان‌الله و خالو قربان) را که آماده پیشروی به سوی پایتخت (پس از خروج نیروهای انگلیس)

و تشکیل جمهوری سوسیالیستی ایران بودند خشی سازند. خود وی (آیرناید) در دفتر یادداشت روزانه‌اش چنین می‌نویسد:

«... نظر شخصی من این است که باید جلو حمله قزاقهای ایرانی را به تهران، پیش از آنکه قوای ما ایران را ترک کنند، باز گذاشت. بمحقیقت یک دیکتاتوری نظامی در این کشور، بهترین راه غلبه بر مشکلات کنونی ماست زیرا به نیروهای انگلیس فرصت خواهد داد که خاک ایران را با اجتناب از عواقب بسیار وخیمی که در غیر این صورت پیش خواهد آمد ترک کنند...»^۲

با مقدماتی که شرح آن در اینجا زاید است سرانجام قرعه فال بنام میرپنج رضاخان از اهالی سوادکوه (رضا شاه بعدی) اصابت کرد و او برای هدایت عملیات کودتا انتخاب شد. به نوشته آیرناید:

«... پس از مصاحبه‌ای که امروز با رضا* داشتم اداره امور قزاقان ایرانی را به طور قطع به او واگذار کردم. این مرد واقعاً مرد است و تاکنون افسر ایرانی ندیده‌ام که این اندازه صریح‌اللهجه و بیغل و غش باشد. برایش توضیح دادم که خیال دارم به تدریج از قید نظارت خود آزادش کنم و او از همین حالا باید ترتیبات و تدارکات لازم را با سرهنگ اسمایس بدهد که اگر شورشیان گیلان، پس از خروج قوای ما از منجیل، خواستند به قزوین یا تهران حمله کنند جلوشان را بگیرد.

در حضور اسمایس یک فقره مذاکره طولانی با رضا داشتم. اول می‌خواستم تعهدنامه کتبی ازش بگیرم ولی بالاخره به این نتیجه رسیدم که گرفتن سند کتبی در این مورد فایده ندارد چون اگر بخواهد زیر قولهایی که به ما داده بزند همین قدر کافی است ادعا کند که در دادن آن سند مجبور بوده و هرچه نوشته، چون تحت فشار بوده، باطل و بلااثر است، مع الوصف دو نکته را کاملاً برایش روشن کردم:

۱- یکی اینکه مبدا به این خیال بیفتد که با همین اسلحه‌ها و مهماتی که در اختیارش می‌گذاریم خود ما را از پشت‌سر مورد حمله قرار دهد چون در آن صورت نابودش خواهیم کرد.

۲- باید قبول بدهد که پس از گرفتن تهران، شاه را به هیچ عنوان از سلطنت بر ندارد. رضا هر دو درخواست مرا با خوشروئی و میل آشکار پذیرفت.

پس از ختم مصاحبه باهم دست دادیم و او رفت. به اسمایس گفته‌ام جلو اقدامات این مرد را نگیرد و بگذارد که او قوای خود را به تهران ببرد...»^۳

۲- خاطرات و یادداشتهای روزانه آیرناید، ذیل وقایع روز چهاردهم ژانویه ۱۹۲۱ =

۲۴/دی/۱۲۹۹.

*- ژنرال آیرناید در خاطرات خود همه‌جا از میرپنج رضاخان به عنوان «رضا» نام می‌برد که شاید خود نشان دهنده روابط نزدیک میان آنهاست. این روابط ظاهراً در عرض آن دو سه ماه آخر میانشان در قزوین ایجاد شده بود.

۳- یادداشتهای روزانه ژنرال آیرناید، ذیل وقایع ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ = ۲۳ بهمن ۱۲۹۹.

ده روز بعد از این مصاحبه تاریخی، یعنی در بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹، قزاقان رضاخان فاتحانه وارد تهران شدند و با انجام دادن کودتائی که در تاریخ سیاسی ایران به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ معروف است حکومت مترزل سپهدار رشتی (فتح‌الله اکبر) را ساقط کردند. از همان بامداد سوم اسفند بگیر و ببند در تهران شروع شد. در بین توقیف شدگان که شماره آنها را میان ۴۰۰ الی ۵۰۰ تخمین زده‌اند، بسیاری از شاهزاده‌ها، رجال، رئیس‌الوزراها، و وزرای اسبق، نیز دیده می‌شدند که ذکر نام بعضی از آنها در اینجا خالی از فایده نیست.

شاهزاده فرمانفرما با دو پسرش (فیروز میرزا نصرت‌الدوله و عباس میرزا سالار لشکر) شاهزاده عین‌الدوله، محمد ولی‌خان تنکابنی (سپهسالار اعظم) سهام‌الدوله، حشمت‌الدوله، قوام‌الدوله، حاج مجدالدوله، ممتازالدوله، حاج محتشم‌السلطنه، حاج نصیرالسلطنه (پسر حاج محتشم‌السلطنه)، مشاورالسلطنه، وثوق‌السلطنه، ممتازالملک، لسان‌الملک، یمین‌الملک، مدیرالملک (محمود جم)، سردار رشید، سردار معتضد، سردار معظم خراسانی (عبدالحسین خان تیمورتاش) امیر نظام قراگوزلو، سید حسن مدرس اصفهانی، سید محمد تدین، فرخی مدیر روزنامه طوفان، علی دشتی مدیر آتی شفق سرخ، ملک‌الشعراء بهار مدیر روزنامه ایران، میرزا هاشم آشتیانی، زین‌العابدین رهنما، دکتر مشعوف، عباس خان رأفت، و جمع کثیری از شاگردان مدرسه عالی علوم سیاسی تهران...

چنانکه در سطور قبلی هم اشاره شد اگر این امکان برای انگلیسیها وجود داشت که تاریخ کودتا را لاقلاً شش ماه عقب ببندازند، یا اگر نصرت‌الدوله کمی عجله به خرج می‌داد و شش ماه قبل از کودتا به تهران می‌رسید، به احتمال قریب به یقین جای سید ضیاء را به‌عنوان رئیس‌الوزرا می‌گرفت و هیچ بعید نبود که چند سال بعد جانشین احمد شاه هم گردد. حال روابطش با رضاخان پهلوی (بازوی نظامی کودتا) در آئینه چشمشکلی پیدا می‌کرد و در مبارزه اجتناب‌ناپذیر برای در دست گرفتن زمام نهائی قدرت، کدام یک از این دو حریف سیاس دیگری را شکست می‌داد، آن دیگر بحث برانیتن، یعنی بحثی است محدود به دایره فرضیات که جز خسته کردن ذهن حاصلی ندارد.

به هر تقدیر شاهزاده فیروز میرزا که نظر مساعد لرد کرزن را در لندن برای تشکیل حکومت آتی ایران جلب کرده بود، درست یک هفته پس از ورود به تهران، خود را همراه پدر و برادر در زندان سیاسی سید ضیاء (واقع در عمارت قزاقخانه) یافت و شاید در پشت چهار دیوار همان زندان بود که مفهوم ضرب‌المثل «وفی التأخیر آفات» را به‌نحو ملموس درک کرد.

آن قدر کردی ز جای خود درنگ تا گرفت آئینه اقبال زنگ!

چنین به نظر می‌رسد که میان بازداشت شدگان کودتای سوم اسفند، این پدر و پسر (عبدالحسین میرزا فرمانفرما و فیروز میرزا نصرت‌الدوله) بیشتر از دیگران مورد بيمهري سید ضیاء بوده‌اند. وی مجموع مالیات عقب افتاده ده بیست سال گذشته فرمانفرما

را که به مبلغی در حدود چهار میلیون تومان (به پول آن زمان) سرمایه زد مطالبه و تهدید می کرد که در صورت استنکاف از پرداخت آن مبلغ، شاهزاده را اعدام خواهد کرد. تلگرافی که نصرت الدوله از کنج زندان (توسط مستر نورمن وزیر مختار بریتانیا) به لرد کرزن مخابره کرده کم و بیش مؤید این مطلب است:

«... این تلگراف را از کنج محبس که اکنون نزدیک به دو هفته است در آنجا به اتفاق پدر و برادرم بازداشت شده ایم برای عالیجناب می فرستم. یک هفته پس از ورودم به تهران، پس از قریب یک سال و نیم توقف در اروپا، قربانی کودتائی شدم که طراح و مبتکر آن کلنل اسمایس بود و بدست قزاقان ایرانی که از قزوین حرکت کرده بودند اجرا شد. این قزاقها تهران را به قوه قهریه گرفتند و سید ضیاء نامی را برمسند نخست وزیری نشانند. او اکنون تمام دادگاهها و محاکم قضائی کشور را منحل کرده، جلو تشکیل مجلس را گرفته، قانون اساسی را عملاً از بین برده، و با اختیارات کامل دیکتاتوری حکومت می کند. در عرض این یکی دو هفته که ما سه نفر، بیگس و بی پناه، در زندان بسر می بریم اختیار مرگ و حیاتمان بدست مردی افتاده است که مبلغی هنگفت، چهار میلیون تومان، که مجموع ثروت خاندانمان برای پرداخت آن کافی نیست از ما مطالبه می کند و اجازه نمی دهد که از خود دفاع کنیم. پنج روز مهلت برای تأدیه این مبلغ به ما داده شده است که سه روزش هم اکنون سپری شده، و سید ضیاء تهدید کرده است که در پایان روز پنجم، اگر این مبلغ را نپردازیم، هر سه ما را اعدام خواهد کرد.

لذا دست التماس به سوی عالیجناب دراز می کنم و دخالت شما را برای نجات دادن خودم، پدرم، و برادرم از این مهلکه، به دلایل زیر خواهانم:

اولاً بدلیل خدماتی که پدرم در عرض هفت سال گذشته برای تحکیم علائق دوستی ایران و انگلیس انجام داده.

ثانیاً به استناد ضمانتهای کتبی و شفاهی که از شخص عالیجناب داریم و در تمام آنها قول داده شده که در چنین مواقعی به فریاد ما برسید.

ثالثاً بر مبنای آن سنت و عرف قدیمی که کسانی که نشانها و فرامین معتبر از دولت انگلستان دارند، همیشه مورد حمایت آن دولت هستند.

رابعاً بر مبنای آن دوستی شخصی که میان عالیجناب و دوستدار وجود دارد.

آنچه که اصالتاً از جانب خود و نیابتاً از جانب پدر و برادرم خواستارم این است که دستور فرمائید اقدام مقتضی، و بلا تأخیر، بعمل آید که ما سه نفر بتوانیم تحت حفاظت نظامی بریتانیا ایران را ترك کنیم و من متقابلاً قول می دهم که در آتی به هیچ وجه در سیاستهای کشورم مداخله نکنم. مطمئنم که عالیجناب به داد ما خواهید رسید ولی از خدا می خواهم چنان بهموقع اقدام کنید که کار از کار نگذشته باشد. فیروز. ۲»

سه روز بعد لرد کرزن توسط مستر نورمن بهتلگراف نصرت‌الدوله جواب داد: «... بهحضرت والا از قول من بگوئید پیغامی را که توسط شما مخابره شده بود دریافت کرده‌ام و با سفارت انگلستان در تهران برای حفظ جانشان در تماس هستم.»

سرگذشت او پس از کودتای ۱۳۹۹

بعد از سقوط کابینه سیاه (کابینه سید ضیاء) که عمر حکومتش بیش از نود روز و اندی نپائید، تمام زندانیان سیاسی (منجمله نصرت‌الدوله) صحیح و سالم از مجس بیرون آمدند و عمر نو یافته را از سر گرفتند. فیروز میرزا بهعکس آن قولی که به لرد کرزن داده بود که دیگر در سیاست مداخله نکند تقریباً از لحظه‌ای که زندان را ترک کرد دوباره وارد گود سیاست شد، منتها این بار با شیوه‌ای نوین و کاملاً متضاد با آن روشی که خود و خانواده‌اش تا پیش از کودتا رعایت می‌کردند.

نصرت‌الدوله دیگر آن سیاستگر آنگلو فیل دیروز که به دوستی لرد کرزن افتخار می‌کرد نبود بلکه با یک چرخش ۱۸۰ درجه تبدیل به یک رجل ضد انگلیسی شده بود که سایه انگلیسیها را با تیر می‌زد. جریحه‌دار شدن احساسات او بیدلیل نبود: برای مرد جاه طلبی مثل او که نزدیک بود عالیتین مقام سیاسی کشور، یعنی مسند ریاست وزرائی را اشغال کند و فعال مایه‌اش ایران گردد، محروم شدن از چنین موهبتی، آن هم بدست روزنامه‌نگاری تازه به‌دوران رسیده که نفاصل و نسب اشرافی داشت و نه در دانشگاه سوربن درس خوانده بود، حقیقتاً غیر قابل تحمل بود. از آنجا که جداً عقیده داشت سید ضیاء جز با کمک انگلیسیها هرگز نمی‌توانسته است جای او را به این آسانی در عرصه سیاستهای ایران غصب کند، تیر انتقامش را متوجه انگلیسیها کرده بود و از هیچ گونه توهین، دشنام، تنقید، و توطئه نسبت به‌اعضای عالیرتبه سفارت انگلیس در تهران خودداری نمی‌کرد. اما اگر منصفانه قضاوت کنیم یک چنین عکس‌العمل شدید و تقریباً بیجگانه از جانب مردی که لااقل در سالهای اخیر وزارتش می‌بایست کم و بیش با خصوصیات اخلاقی انگلیسیها آشنا شده باشد، حقیقتاً بعید و حیرت انگیز به نظر می‌رسد. هیچ مورخ منصفی نمی‌تواند انگلیسیها را مذمت کند که چرا صبر نکردند تا شاهزاده از سرکشی املاک خود در کنگاور و کرمانشاه فارغ شود و پس از گذراندن ایام عید در همدان، هروقت که دلش خواست وارد تهران گردد و هدایت عملیات کودتا را به‌عهده گیرد!

زمان به‌سرعت می‌گذشت و جای درنگ نبود. در سرتاسر ماه فوریه ۱۹۲۱ هرروز، هر ساعت، حتی می‌توان گفت هر دقیقه، برای انگلیسیها ارزش حیاتی داشت. خطر حمله قریب‌الوقوع کمونیستهای گیلان به تهران لحظه به لحظه نزدیکتر می‌شد و شاه و هیئت دولت نقشه فرار از پایتخت را می‌کشیدند. ضرب‌الاجل خروج قوای بریتانیا از ایران برای اول آوریل ۱۹۲۱ (= ۱۲ فروردین ۱۳۰۰) تعیین شده بود و با بیرون رفتن آنها دیگر قدرتی که بتواند از حمله قوای رشت به تهران جلوگیری کند وجود نداشت. در تاریخی که شاهزاده سرگرم رسیدگی به املاک و غلاقیات وسیع خود در

کرمانشاه و همدان بود چهل روز بیشتر به تاریخ انقضای ضرب الاجل فوق باقی نمانده بود و ژنرال آیرنساید مجبور بود کودتای موردنظرش را در ظرف همین مدت محدود انجام دهد. لذا گله نصرت‌الدوله از انگلیسیها که چرا حق مسلم او را پایمال کردند و مسندی را که او می‌بایست اشغال کند به سید ضیاء بخشیدند، اگر منصفانه قضاوت کنیم کاملاً بی‌مورد است. آنها هرچه لازمه فشار و تاکید بود در عمل نشان دادند و از او خواستند که هرچه زودتر خود را به تهران برساند و نقشی را که در تحولات قریب‌الوقوع ایران برایش در نظر گرفته شده بود ایفا نماید. تقصیر از خود شاهزاده بود که این فرصت تاریخی را به رایگان از دست داد. در عالم سیاست این قبیل فرصتها معمولاً تکرار نمی‌شوند. اگر چراغ آمال نصرت‌الدوله در تندباد ناشی از کودتای سوم اسفند خاموش شد، گناه آن را حتماً نمی‌توان به گردن نورمن، اسمایس، یا آیرنساید انداخت:

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه بشکر یا به شکایت برآید از دهنی
فرشته‌ای که وکیل است بر خزاین باد چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی

لحن خصمانهٔ فیروز نسبت به انگلیسیها، و بدگویی آشکارش از آیرنساید و اسمایس و نورمن، چنان شدت گرفت و بمحدی از عرف مجاز دیپلماسی تجاوز کرد که پدرش فرمانفرما جداً به وحشت افتاد که مبادا اولیای سفارت انگلیس معامله به‌مثل کنند و شهر حمایت خود را از سر وی و خانواده‌اش برچینند. فرمانفرما که به‌عکس پسرش مردی مجرب و جهان‌دیده بود و از عظمت آنروزی انگلستان کاملاً خیر داشت، خوب می‌دانست که قدرت و نفوذ خانوادگی‌اش را در دستگاه حکومت ایران صرفاً به‌حمایت و حسن نیت انگلیسیها مدیون است و طبعاً پذیرای چنین خطری نبود که حامی مقتدری مثل انگلستان را از دست بدهد. در نتیجه، به‌مستر اسمارت (دبیر شرقی سفارت انگلیس) که متجاوز از پانزده سال در ایران خدمت کرده بود و به‌زبان فارسی تسلط کامل داشت، متوسل شد و از او خواست که وسایل آشتی پسرش را با سفارت انگلیس فراهم کند. در این تاریخ نورمن (وزیر مختار بریتانیا) از تهران احضار شده بود و تا ورود وزیر مختار جدید، رجینلد بریجمن (R. Bridgeman) امور سفارت را به‌عنوان کاردار اداره می‌کرد. وی در گزارشی مفصل (مؤخ بیست و یکم اکتبر ۱۹۲۱) جریان مذاکرات فرمانفرما را با اسمارت به‌اطلاع وزیر خارجه بریتانیا (لرد کرزن) می‌رساند و می‌نویسد:

«... افتخار دارم در پیرو گزارشها و تلگرافات قبلی (مؤرخ شانزدهم، نوزدهم، بیست و سوم سپتامبر) که در آنها روش خصمانه خانوادهٔ فرمانفرما نسبت به سفارت انگلیس به‌عرضتان رسیده است، گزارش زیر را که مربوط به‌همین قضیه است خدمتتان تقدیم دارم:

دیروز شاهزاده فرمانفرما از دبیر شرقی سفارت ما (مستر اسمارت) خواهش کرده بود به منزل ایشان برود و ملاقاتشان بکند. در ضمن این ملاقات حضرت والا از مستر اسمارت سؤال کرده بود آیا برای شخص وی و سایر اعضای خانواده‌اش این

امکان هست که دوباره پیوند سابق و دوستانه خود را با سفارت انگلیس برقرار سازند؟ به‌قراری که اطلاع پیدا کرده‌ام فرمانفرما قبلاً درصدد بوده است با سفارت شوروی در تهران روابط نزدیک و دوستانه ایجاد کند ولی مسیو روتشتاین (وزیر مختار جدید آن دولت) مطلقاً از این عمل استنکاف کرده و حاضر نشده بود کوچکترین رابطه‌ای با خانواده فرمانفرما داشته باشد.

به‌این ترتیب، پس از آنکه حضرت والا از تمسک به‌دامن روسها مایوس می‌شود دبیر شرقی سفارت ما را به‌منزلش دعوت و در آنجا از او استمراج می‌کند که آیا ممکن است دوباره با همان روح مودت قدیم با اعضای سفارت انگلیس، و با مقامات انگلیسی در ایران، همکاری کند؟

مستر اسمارت پیش‌از دادن جواب این سؤال از حضرت والا استعلام کرده بود که آیا ایشان فقط بنام خود صحبت می‌کنند یا اینکه بنام تمام اعضای دیگر خانواده، منجمله شاهزاده نصرت‌الدوله، این پیشنهاد را می‌فرمایند؟ فرمانفرما قبلاً سعی کرده بود به‌این عذر که زیاد با افراد خانواده‌اش محشور و صمیمی نیست حساب خود را از حساب فرزندان جدا سازد ولی در قبال لحن نا باور مستر اسمارت که چطور ممکن است میان پدر و فرزندان اینهمه بیگانگی و ازهم گسیختگی وجود داشته باشد، سرانجام تصنع و ظاهر سازی را کنار گذاشته و اقرار کرده بود که خیال دارد درباره مذاکراتی که با دبیر شرقی سفارت انجام می‌دهد بعداً با پسرش فیروز میرزا (نصرت‌الدوله) هم صحبت بکند.

پس از روشن شدن این موضوع، مستر اسمارت به‌فرمانفرما گفته بود که اگر خانواده حضرت والا حقیقتاً مایلند روابط دوستانه قدیم خود را با سفارت انگلیس ازسر گیرند، صلاح در این است که شاهزاده فیروز میرزا برای اثبات حسن نیت خویش لااقل از این روش خصمانه که در طی ماههای اخیر نسبت به‌انگلستان درپیش گرفته است دست بردارد. مستر اسمارت ضمناً قول داده بود که اصل پیغام او را دراین باره (تمایل به تجدید روابط حسنه با سفارت انگلیس) به‌استحضار من برساند و شاهزاده به تأکید از او خواهش کرده بود که تمام این مذاکراتی را که میانشان صورت گرفته امری کاملاً محرمانه تلقی کند...»

بریجمن به‌گزارش خود ادامه می‌دهد و می‌نویسد:

«... اگر نظر مرا بخواهید تصور می‌کنم در کشوری مثل ایران طرد کردن دائمی رجال مخالف انگلیس از حریم سفارت مآلاً به‌صلاح ما نباشد. چون بارها به‌چشم دیده‌ایم (و خود رئیس‌الوزرای کنونی شاهد برجسته این وضع است) که کسی تا دیروز در زندان بوده ممکن است امروز با فردا رئیس‌الوزرای مملکت گردد.»

نیز در پایان جنگ اخیر (جنگ جهانی اول) نام عده‌ای از اعضای برجسته حزب

۵- اشاره به‌ریاست وزرائی مرحوم قوام‌السلطنه در سال ۱۳۰۰ شمسی است. وی از کسانی بود که در دوران حکومت نود روزه سید ضیاء به‌زندان افتاد ولی پس‌از فرار سید از ایران، از حبس بدر آمد و به‌ام احمد شاه رئیس‌الوزرا شد.

دموکرات ایران در لیست سیاه سفارت ما ثبت شده بود و جداً خیال داشتیم در آتیه نگذاریم این قبیل اشخاص دوباره مصدر امور و مقامات مهم در ایران گردند. در جزء این عده، نام رئیس ایل بختیاری* و برخی از مقتدرترین وزرای سابق ایران قرار داشت. ولی در طی زمان فشار اوضاع داخلی و مقتضیات محلی ناچارمان کرد که در رویه سیاسی خود تجدیدنظر و آن را تعدیل کنیم. در نتیجه همین تعدیل رویه است که گروهی از مطرودان سیاسی دیروز نظیر مستوفی الممالک و صمصام السلطنه بختیاری امروز بهترین و نزدیکترین روابط دوستانه را با ما دارند.

با توجه به این گونه اوضاع و رویدادهای غیر منتظر است که شخصاً فکر می‌کنم طرد دائمی خانواده فرمانفرما و اعراض از دوستی آنها (برای همیشه) در صلاح سفارت انگلیس نباشد. علی‌رغم تمام آن دخالتها و تحریکاتی که افراد مؤثر این خانواده در قضیه انحلال پلیس جنوب و نیز انفصال مستشاران مالی و نظامی ما انجام داده‌اند باز هم چاره نیست جز اینکه به معاذیر و دلایشان گوش دهیم. استدلال عمده فرمانفرما این است که محرک عمده وی و فرزندان در این رویه ضد انگلیسی که در ماههای اخیر پیش گرفته‌اند همانا کینه ناشی از رفتار سید ضیاء نسبت به افراد این خانواده بوده است. تمام اعضای خانواده فرمانفرما مسئولیت این عمل را به پای ما نوشته‌اند و هنوز هم سفت و محکم بر این عقیده‌اند که سید ضیاء آلت فعل سفارت انگلیس بوده است.

هر قدر هم استدلال آنها نامعقول و غیر منصفانه باشد باز هم عقیده شخصی من این است که سفارت انگلیس نباید دست دوستی شاهزاده را که به سوی ما دراز شده است پس بزند و صلاح انگلستان در این است که پس از تأخیری مناسب، اعضای این خانواده را دوباره در سلك دوستان صمیمی خود در ایران بپذیرد...»

در این ضمن وزیر مختار جدید بریتانیا (سرپرسی لرن) وارد تهران شد. لرد کوزن که از تغییر رویه نصرت‌الدوله و نمک‌شناسی عجیب و بیسابقه وی، بینهایت عاصی و خشمناک شده بود در دستورالعملی صریح که به‌خط‌خود نوشته، سرپرسی لرن را راهنمایی می‌کند که پس از ورود به تهران زیاد با رجال معلوم الحال ایرانی گرم نگیرد و مخصوصاً نسبت به نصرت‌الدوله که آنهمه نیکبها و کمکهای انگلستان را با روشی چنین خصمانه تلافی می‌کرد، عکس‌العملی سخت‌تر و آشتی‌ناپذیرتر نشان بدهد. قسمتی از دستورالعمل تاریخی وی به‌وزیر مختار عیناً در اینجا آورده می‌شود:

«... به یأسها و سرخوردگیها، به حرفهای یاوه سرایان و تهمت زنان، حتی به تحقیر شدن، زیاد اهمیت نده. این مردم (مردم ایران) بهر قیمتی که شده است باید یاد بگیرند که بی‌کمک ما کاری نمی‌توانند انجام بدهند و راستش را بخواهی هیچ بدم نمی‌آید که سرشان به‌سنگ بخورد و متنبه بشوند و قدر ما را بدانند. هر بدبختی و زیانی

* مرحوم صمصام السلطنه بختیاری.

— گزارش محرمانه بیست و یکم اکتبر ۱۹۲۱ بریچمن از تهران به لرد کوزن با مشخصات:

که نصیبشان بشود استحقاقش را دارند.

هدف اصلی تو باید این باشد که بگردی و ایرانیان چیز فهم، صاحب تمیز، و میهن پرست را پیدا کنی و به کمک آنها ایران را برای مقابله با خطرانی که تهدیدش می‌کنند مجهز سازی.

مبادا اغفال شوی و خود را با عجله به آغوش اولین وزیری که بمراسمت آمد بیندازی. رجال معلوم الحال ایران داخل آدم نیستند. این توله سگها رسمشان این است که می‌آیند و استخوانی می‌ربایند و می‌روند عیناً مانند سگهای صحنه تئاتر که برای ایفای نقشی تربیت شده‌اند ولی هیچکدام احترام و اهمیت خاصی ندارند.

شجاع باش و قوت قلبت را از دست نده. کارها به‌مرور زمان اصلاح خواهد شد. اما در هر کاری که انجام می‌دهی فقط مواظب باش که هیچ‌وقت سرت را در مقابل يك ایرانی خم نکنی. هرگز نگذار کسی بوئی از این حقیقت ببرد که ما از وضع کنونی ایران آشفته یا ناراحتیم. تسلط ما را بر خلیج فارس هرگز از دست نده و پایه‌های آن را به هیچ وجه شل نکن. در قبال سیاست بازیهای رجال ایرانی حداعلا بی‌اعتنائی را (در عین رعایت اصول ادب) نشان بده و يك‌روز که فرصتی مناسب به‌دست آمد مشتی محکم به دماغ آن خائین، نصرت‌الدوله فیروز، بزن و نفوذ و شوکت از دست رفته بریتانیا را یواش یواش به‌سفارت بازگردان... ۷۴

در قبال يك چنین دستورالعمل صریح، سرپرسی لرن تا چند ماهی پس از ورود به تهران، با وصف اصرار دائمی فرمانفرما، هنوز آماده نبود ملاقاتی از نصرت‌الدوله بعمل آورد یا اینکه او را برای صرف شامی به‌سفارت دعوت کند. گو که سرانجام نوعی آشتی صوری میان آنها صورت گرفت ولی آن صفا و صمیمیت دیرین میان شاهزاده و سفارت انگلیس دیگر هیچگاه تجدید نشد و سرپرسی لرن که در تشخیص بازیگران مؤثر صحنه سیاست ورزیده و استاد بود، تنها کسی را که در جبینش نور رهبری می‌درخشید، یعنی رضا خان سردار سپه را به‌عنوان دوست نزدیک خود برگزید و روابطی با وی ایجاد کرد که مسلماً آن روابط در رسیدن پهلوی به‌مقام سلطنت تأثیری عظیم و انکار ناپذیر داشت.

رضا شاه هرگز از نصرت‌الدوله خوشش نمی‌آمد و اگر مقتضیات سیاسی مانع نبود او را از همان آغاز کار از گردونه سیاست ایران کنار می‌گذاشت. اما فیروز میرزا زرنکتر، موقع شناستر، و جاه طلب‌تر از آن بود که به‌این زودی میدان سیاست را ترك کند. در دوره بعداز کودتا، با مهارت و زبردستی خاصی که داشت خود را به‌مرحوم سید حسن مدرس که از نفوذ و پرستیژ فوق‌العاده‌ای در صحنه سیاستهای ایران برخوردار بود و حرفش در مجلس برو برگرد نداشت نزدیک کرد و در سلك مریدان و مقرران او درآمد. اگر پشیمانانی مدرس نبود اعتبارنامه نمایندگی نصرت‌الدوله (یکی از رشوه

گیران ثلثه در عقد قرارداد (۱۹۱۹) بیگمان در مجلس دوره چهارم رد می‌شد* ولی مدرس نه تنها اعتبارنامه او را از تصویب مجلس گذراند بلکه یکی دو سال بعد رئیس-الوزرای وقت (رضاخان سردارسپه) را تحت فشار قرار داد تا شاهزاده را به‌عنوان وزیر عدلیه وارد کابینه‌اش بکند.

بعدها که رضاشاه به سلطنت رسید و پایه‌های قدرت خود را محکم ساخت دیگر اعتنائی به نصرت‌الدوله نمی‌گذاشت و چه‌بسا که می‌خواست او را برای همیشه خانه‌نشین سازد. اما در اینجا باز اقبال نصرت‌الدوله کمک کرد و رفاقت نزدیکش با تیمورتاش (که در آن تاریخ مشیر و مشار پهلوی و دست راست مقام سلطنت حساب می‌شد) باعث شد که شاه، به‌توصیۀ تیمورتاش، مقام وزارت مالیه را در کابینه مستوفی‌الممالک به‌وی واگذار کند و پس از تغییر کابینه مستوفی و تشکیل کابینه هدایت، (مخبرالسلطنه)، او را در همان سمت سابقش ابقا نماید.

ولی سرانجام شب ديجور سرنوشت فرا رسید و نصرت‌الدوله به‌اتهام اخذ شانزده هزار تومان رشوه از حسن آقای مهدوی (پسر مرحوم حاج امین‌الضرب) به‌محاکمه کشیده شد. جریان این محاکمه بسیار جالب و خواندنی است و تفصیل آن را در روزنامه‌های ایران و اطلاعات آن زمان (شماره‌های هفتم و هشتم و نهم و دهم اردیبهشت ۱۳۰۹) می‌توان مطالعه کرد. اظهارات دادستان (آقای کاظم صدر پسر صدرا لاشراف) دفاع نصرت‌الدوله، و گواهی‌شهود، صحنه‌های جالبی از این محاکمه تاریخی را تشکیل می‌دهند. سرانجام نصرت‌الدوله به‌اکثريت آراء محکوم به‌محرومیت از حقوق اجتماعی، چهار ماه حبس تأدیبی، و پرداخت مبلغی مجازات نقدی شد. از آنجا که در فهرست امضا کنندگان رأی دادگاه، اسامی قضات برجسته‌ای نظیر میرزا طاهر تنکابنی، حاج سید نصرالله تقوی، آقا شیخ محمد صادق بروجردی، مجید آهی، شیخ‌اسدالله مامقانی، میرزا مجید رضا ایروانی و غیره دیده می‌شود، بناچار باید نتیجه گرفت که اتهام رشوه گرفتنش از مرحوم حسن آقا مهدوی صحت داشته و به‌حق محکوم شده است.

ما این مقاله را با نقل ترجمه گزارش مفصلی که سررابرت کلایو Sir R. Clive (وزیر مختار بریتانیا در تهران در سال ۱۳۰۹) پس از مصاحبه جالبی با تیمورتاش (در اوج قدرت وزیر دربار) برای وزیر خارجه متبوعش (مستر آرتور هندرسن) فرستاده است خاتمه می‌دهیم. این گزارش پرتو کاشفی بر علل بدبینی رضا شاه نسبت به نصرت‌الدوله می‌اندازد و نشان می‌دهد که محکومیت شاهزاده ریشه‌هایی عمیقتر داشته است و گر نه با آن عوالم دوستی نزدیک میان فیروز میرزا و تیمورتاش، محال بوده است بگذارند پرونده ارتشاه وی (باوصف صحت اتهام) در مسیری بیفتد که نه تنها به‌محکومیت وی بلکه در طی زمان به‌کشته شدنش انجامید. در سرتاسر این گزارش عنوان عالیجناب

* صفحات ۱۹۴-۱۹۹ کتاب «مدرس» گردآوری محمد ترکمان (متن‌نقهای مدرس در مجلس) دیده شود (تهران، ۱۳۶۷).

معطوف به وزیر خارجه انگلیس و عنوان جناب اشرف معطوف به عبدالحسین خان تیمورتاش وزیر دربار وقت است. ۸.

گزارش سررابرت کلایو

عالیجناب.

در جریان مصاحبه‌ای که روز پانزدهم مارس با وزیر دربار ایران (عبدالحسین خان تیمورتاش) داشتم جناب اشرف بهمن اطلاع دادند که تصمیم دولت بر این شده که شاهزاده فیروز میرزا نصرت الدوله را به اتهام اختلاس (در زمان وزارت مالیه) به پای میز محاکمه بکشند زیرا اکنون مدارك محکم و انکار ناپذیر بدست آمده که نشان می‌دهد معظم له موقعی که در رأس کار بوده از اختیارات وزارتی خود برای تحصیل منافع نامشروع سوء استفاده کرده است.

۱- وزیر دربار اظهار داشت که این مسئله - اختلاس فیروز میرزا - واقعاً ضربه شکننده‌ای برایش بوده زیرا حضرت والا یکی از قدیمیترین دوستانشان هستند و بهحقیقت روی اصرار و خواهش خود ایشان (تیمورتاش) بوده که اعلی حضرت رضا شاه، که هرگز از فیروز خوشش نمی‌آمده، سرانجام حاضر شده بود پست وزارت مالیه را به وی واگذار کند. درعین حال ایشان (جناب وزیر دربار) هنوز هم بر این عقیده هستند که فیروز میرزا یکی از لایقترین رجال ایران است و اگر می‌شد وادارش کرد که با صداقت و پاکدامنی کار کند حقیقتاً می‌توانست خدمات ذبیمتی برای کشورش انجام بدهد. وزیر دربار می‌گفت پیش از آنکه فیروز میرزا بهوزارت مالیه منصوب گردد او را بهدفترش خواسته و سوگندش داده بود که نسبت بهشاه وفادار باشد و امور مالی کشور را با امانت و پاکدامنی اداره کند.

۲- از جناب اشرف وزیر دربار سؤال کردم آیا تا امروز هیچ گونه دلیل یا قرینه‌ای دال بر اعمال خلاف فیروز (در وزارت مالیه) به نظرشان نرسیده بوده؟ و هیچ سوءظنی تاکنون نداشته‌اند که ایشان (فیروز میرزا) ممکن است مشغول این گونه اعمال (اختلاس و سوء استفاده از مقام وزارت) باشند؟ چون خود من در تاریخی که شاهزاده بهوزارت مالیه منصوب شد اطلاع موثق داشتم که وضع مالی‌شان بسیار خراب است و نزدیک به یکصد هزار تومان مقروضند*. در صورتی که در عرض هیجده ماه گذشته که وزیر مالیه بوده‌اند بهقراری که مجدداً (از طریق همان منابع موثق) کسب اطلاع کرده‌ام قسمت عمده قروض خود را پرداخته‌اند و وضع مالی‌شان بهبهودی گرایده است. جناب اشرف (تیمورتاش) هیچ گونه اظهارنظری در این باره نکرد و خاموش ماند.

۳- در اینجا موضوع صحبت را عوض کردیم و مسئله ترمیم کابینه مطرح شد.

۸- اسناد وزارت خارجه بریتانیا FO 371/14542 گزارش مورخ نوزدهم مارس ۱۹۳۵ (از سررابرت کلایو به مستر آرتور هندرسن).

* یکصد هزار تومان به ارزش پولی شصت سال پیش.

از جناب اشرف سؤال کردم آیا برای آقایان ذکاء الملک فروغی (سفیر کبیر ایران در آنکارا) و سید حسن تقی‌زاده (وزیر مختار ایران در لندن) که هر دو از مقرر مأموریت خود احضار شده‌اند پست‌هایی در نظر گرفته شده است؟

تیمور تاش محرمانه به من گفت: اعلی‌حضرت خیلی مایلند که خود ایشان (وزیر دربار) عهده‌دار مقام ریاست وزرا گردند و کابینه‌ای از رجال لایق و برجسته کشور تشکیل دهند. اما چون شخصاً طالب این مقام نیستند از اعلی‌حضرت استدعا کرده‌اند ایشان را از قبول سمت پیشنهاد شده معاف دارند، زیرا اگر پست ریاست وزرا را به عهده گیرند خواه ناخواه باید قسمت عمده وقت خود را صرف دفاع از برنامه‌ها و لوایح دولت در مجلس بکنند و در نتیجه از انجام کارها و وظایف مهمتر باز می‌مانند. در عین حال برایشان مسلم است که کابینه فعلی (حاج مخبرالسلطنه هدایت) کفایت لازم را برای اداره امور کشور ندارد و باید ترمیم و تقویت بشود. لذا، به اعلی‌حضرت پیشنهاد کرده‌اند که آقای حسین علاء (وزیر مختار فعلی ایران در پاریس) برای تصدی پست وزارت خارجه احضار گردد، وزارت فوائد عامه به فروغی داده شود، و تقی‌زاده در رأس وزارت جدیدالتأسیس طرق و شوارع (= وزارت راه) قرار گیرد.

جناب اشرف اظهار داشت که کریم‌آقا (سرلشکر کریم بونجرمهری) وزیر کنونی فوائد عامه هیچ‌گونه تناسبی برای شغلش ندارد و اصولاً قبای وزارت به تنش دوخته نشده است. و این حقیقتی است که خود اعلی‌حضرت هم بالاخره آن را تشخیص داده‌اند. کریم‌آقا سرباز خوبی است و در مدتی که شهردار تهران بود خوب کار کرده و خدمات نایب‌المتدیته برای پایتخت انجام داده است. اما بهر تقدیر، ظرفیتش محدود است و سواد درست و حسابی هم ندارد. جناب وزیر دربار در دنباله بیانات خود به من اطلاع دادند که هیچ‌گونه تصمیم قطعی درباره نخست‌وزیر آتی گرفته نشده است و چنین به نظر می‌رسد که در اوضاع و احوال کنونی کشور کابینه حاج مخبرالسلطنه هدایت باید تا مدتی کماکان بر سر کار باقی بماند.

آقای علاء هنوز از پاریس احضار نشده است و معلوم هم نیست که به این زودی احضار گردد. از لحن بیان اخیر جناب اشرف چنین استنباط کردم که دولت ایران، به عکس آنچه انتظار می‌رفت، هنوز خیال ندارد آقای علاء را به عنوان جانشین تقی‌زاده به لندن گسیل دارد.

۴- در دومین ملاقاتی که دیروز (هیجدهم مارس ۱۹۳۵ = ۲۷ اسفند ۱۳۵۸) با جناب اشرف تیمور تاش داشتم ایشان دوباره سر صحبت را به موضوع محاکمه فیروز میرزا که عنقریب شروع خواهد شد برگرداندند. متن لایحه‌ای که دولت به این منظور تقدیم مجلس کرده، دیروز در جراید تهران انتشار یافت. جناب اشرف با اشاره به مصاحبه سه روز قبل، اظهار داشتند: آیا دلیلی محکم برای اثبات مطلبی که در آن جلسه مطرح شد (راجع به پرداخته شدن قروض کلان فیروز میرزا طی دوران وزارتش) در اختیار دارم یا نه؟

جواب دادم این علاقه‌ای که نسبت به وضع مالی فیروز میرزا پیدا کرده‌ام تنها از

نظر کنجکاو نیست بلکه به‌علتی مهمتر و اساسی‌تر مربوط می‌شود، چون حقیقت این است که وزارت جنگ بریتانیا مبلغ پنج هزار لیره از ایشان طلبکار است و در گذشته اتصلاً از لندن به‌من فشار آورده‌اند که این مبلغ را از حضرت والا وصول و به‌لندن حواله کنم. تا زمانی که ایشان وزیر مالیه نشده بودند هر وقت موضوع را از لندن تعقیب می‌کردند جواب می‌دادم با تحقیقاتی که شخصاً از منابع موثق (بانک شاهی و غیره) کرده‌ام برایم مسلم است که حضرت والا تقریباً ورشکست هستند و امکان وصول طلب مزبور منتفی است. اما در طی ماههایی که وزیر بودند مجدداً درباره امکانات مالی‌شان تحقیق کردم و فهمیدم که وضع مالی‌شان دفعماً بهبود یافته و اکنون در موقعیتی هستند که می‌توانند قروض خود را بپردازند. ولی اگر منظور جناب اشرف (وزیر دربار) این است که مدرک رسمی در این باره (وضع مالی فیروز میرزا) ارائه دهم، انجام چنین عملی متأسفانه از عهدام خارج است. جناب اشرف اظهار داشتند اگر مقامات قضائی ایران رسماً از بانک شاهی یا بانک عثمانی بخواهند که تراژنامه حساب بانکی نصرت‌الدوله در اختیارشان گذاشته شود، هر دوی این بانکها ناچارند به‌خواستۀ دولت ترتیب‌بنا بدهند. جواب دادم اطلاع خاصی در این باره ندارم و نمی‌دانم که روال کار بانکها در این گونه موارد چیست. با اینکه تصور می‌کنم هر دوی این بانکها مجبور باشند در صورت تقاضای مقامات قضائی ایران حساب بانکی شاهزاده را فاش کنند، مع‌الوصف صلاح ندیدم ایشان (جناب اشرف تیمورتاش) را به‌این عمل تشویق و سابقمای ایجاد کنم که ممکن است در آتیه به‌سوء استفاده‌هایی علیه مشتریان بانک منجر گردد و اعتماد عمومی را نسبت به‌امانت و راز داری این قبیل مؤسسات متزلزل سازد.

۵- همچنان که داشتیم راجع به‌شاهزاده نصرت‌الدوله صحبت می‌کردیم، به‌تیمورتاش گفتم می‌خواهم سؤالی از ایشان بکنم: درست است که فیروز میرزا از وزارت مالیه منفصل شده و تحت تعقیب قانونی قرار گرفته، ولی علت حقیقی بازداشت ایشان در ماه ژوئن گذشته (تیر ماه ۱۳۰۸) هنوز بر کسی معلوم نشده. به‌وزیر دربار گفتم من در همان تاریخ ضمن گزارشی که برای وزارت خارجه انگلستان فرستادم (لظفاً به بند های ۱۱ و ۱۲ گزارش محرمانه من، مورخ نهم ژانویه ۱۹۳۰، مراجعه فرمائید) برداشت خودم را از این قضیه به‌اطلاع دولت متبوعم رساندم. با اینکه مدعی نیستم آن برداشت حتماً صحیح بوده، ولی بر مبنای قراین موجود چنین حدس می‌زدم که توقیف همزمان دو شاهزاده معروف قاجار (شاهزاده فیروز میرزا نصرت‌الدوله پسر فرمانفرما و شاهزاده اکبر میرزا صارم‌الدوله پسر ظل‌السلطان) آن‌هم درست در موقعی که ایالت فارس دچار آشوب و طغیان شده بود، به‌نوعی چشم‌ترس گرفتن از سایر شاهزاده‌های قاجار می‌ماند و اعلی‌حضرت که ظاهراً بیمناک بوده‌اند مبدا شورش فارس مقدمه قیام قاجارها علیه رژیم پهلوی باشد، دست به‌توقیف نصرت‌الدوله در تهران و صارم‌الدوله در شیراز زدند تا دیگران تکلیف خود را بفهمند. از این لحاظ مسئله اختلاس و پول گرفتن شاهزاده فیروز، به‌عقیده من، نوعی بهانه‌ظاهری برای توقیف و تحت‌نظر قرار دادنشان بوده است. جناب اشرف (وزیر دربار) صحت استنتاج مرا تأیید و تصدیق فرمودند که حدس

درست بوده. آنگاه دنبالهٔ بیان خود را گرفتند و اظهار داشتند که اعلیٰ حضرت شخصاً از این موضوع آگاهند که سلسلهٔ پهلوی در جنوب کشور از محبوبیت خاصی برخوردار نیست و بزرگان و اهالی فارس علناً از رژیم کنونی تنقید می‌کنند و می‌گویند که در زمان قاجارها هم آزادی مردم بیشتر بوده و هم میزان مالیاتشان کمتر.

اکبر میرزا صارم‌الدوله (والی سابق فارس) در دوران تصدی خود عملاً نشان داده بود که قادر به جلوگیری از این وضع در شیراز نیست و اغتشاشات اخیر فارس باعث شد که رضا شاه نسبت به خود ایشان (صارم‌الدوله) ظنین گردند گرچه به عقیده وزیر دربار سوه‌ظن اعلیٰ حضرت در این باره هیچ‌گونه دلیل و مبنای منطقی نداشته است. تیمورتاش به من گفت که مقارن با همین زمان (تاریخ وقوع اغتشاشات در فارس) گزارش محرمانه‌ای به اعلیٰ حضرت رسیده بود که خوانین ارشد ایل بختیاری در جلسهٔ محرمانه‌ای که مستوفی‌الممالک رئیس‌الوزرای سابق ایران نیز در آن حضور داشته، راجع به این مسئله بحث می‌کرده‌اند که اگر شاه دفعتاً بمیرد یا به نحوی دیگر از صحنهٔ سیاستهای ایران ناپدید شود تکلیف آیندهٔ مملکت چه می‌شود؟ در آن جلسهٔ صنادید ایل بختیاری ظاهراً به این نتیجه رسیده بوده‌اند که در چنین اوضاع و احوالی، از ولیعهد ده سالهٔ مملکت کاری ساخته نیست و تنها راه عملی که باقی می‌ماند تبدیل رژیم ایران به جمهوری و انتخاب خود جناب مستوفی‌الممالک به ریاست جمهور کشور است. برهبنای همهٔ این دلایل و وقایع پشت پرده (که جزئیات آن قابل افشا نبود) اعلیٰ حضرت بی‌آنکه با کسی مشورت کنند یا از کسی نظر بخواهند، به‌ابتکار خود تصمیم گرفتند این دو شاهزادهٔ منتفذ قاجار (نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله) را توقیف کنند.

ع- سپس به جناب اشرف گفتم: حقیقت این است که خود نیز بارها دربار این موضوع فکر کرده‌ام که اگر روزی حادثه‌ای یا اتفاقی برای اعلیٰ حضرت پیش آمد کند، تکلیف ایران چه خواهد شد؟ تا جایی که اطلاع دارم هیچ‌کس باور نمی‌کند که ولیعهد خردسال، در اوضاع فعلی کشور، بتواند جانشین پدر گردد و افکار عمومی ظاهراً در این مسیر حرکت می‌کند که اگر شاه از صحنهٔ سیاستهای کشور ناپدید شود ایران خواه ناخواه جمهوری خواهد شد. من شخصاً چنین رژیمی را برای کشوری که تازه در مسیر عمران و ترقی افتاده است رژیمی بسیار نامطلوب می‌دانم زیرا جداً بر این عقیده‌ام که استقرار نظام جمهوری در ایران منجر به آشفتگیها و اختلالات بی‌شمار خواهد شد و تنها دولتی که قلباً مایل به استقرار چنین نظامی در ایران است و اغتشاشات ناشی از آنرا مفید به حال خود می‌داند، دولت شوروی است.

تیمورتاش جواب داد که نظرش در این مورد عیناً نظر خود من است و به همین دلیل است که طول حیات اعلیٰ حضرت را برای سعادت ملت ایران این قدر مهم و لازم و مغتنم می‌شمارد. از نظر مصالح ایران این مسئله اهمیت حیاتی دارد که اعلیٰ حضرت که در حال حاضر پنجاه و سه ساله هستند لااقل پانزده سال دیگر عمر کنند و تا آن تاریخ تحصیلات و الاحضرت، و آموزشهایی که برای تقبل وظایف خطیر سلطنت باید ببینند، کلاً به اتمام رسیده و تکمیل شده است به طوری که این بچهٔ باهوش ده‌ساله که در آن

موقع پا به بیست و پنجمین سال عمر گذاشته و مردم ایران با شخصیتش آشنا شده‌اند خوب می‌تواند بی‌هیچ‌گونه زحمت و در دسر جای پدر را بگیرد. جناب اشرف در ادامه بیانات خود اظهار داشت که در حال حاضر دو گروه در ایران هستند که از صمیم قلب با حکومت پهلوی مخالفند: یکی روحانیان و دیگری اشراف کهن. دسته اخیر عبارتند از هیئت حاکمه سابق (بقایای دوره قاجار) رؤسای متنفذ ایلات، و صاحبان املاک بزرگ. سیاست کنونی اعلی‌حضرت برحول این هدف می‌چرخد که مشاغل حساس کشور را بتدریج، نه‌تنها در شئون سیاسی و اداری، بلکه در شئون نظامی نیز، بدست افراد جوان و تحصیلکرده بسپارد به‌نحوی که تا چند سال دیگر مسئولانی در رأس کارها باشند که تحت رژیم کنونی کشور تربیت شده باشند و هیچ‌گونه ارتباط مستقیم با رژیمی که قبل از کودتای ۱۹۲۱ (= کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹) بر ایران حکومت می‌کرد نداشته باشند. در اینجا به‌جناب اشرف تیمورتاش گفتم با وصف آن احترام عمیق که نسبت به اعلی‌حضرت رضا شاه پهلوی قائم و در قبال خدمات درخشانی که برای کشورشان انجام داده‌اند حقاً چیزی جز تحسین و ستایش نمی‌توانم ابراز کنم، مع‌الوصف اگر جناب اشرف اجازه بفرمایند می‌خواهم یکی از معایب مهم اعلی‌حضرت را، در دو کلمه صریح و بی‌پرده، بیان کنم: عیب عمده رضا شاه به‌نظر من حرص جمع‌آوری مال و خست فوق‌العاده ایشان است. اغلب فرمانروایان بزرگ ایران که در گذشته بر این کشور سلطنت کرده و عین قدرت استبدادی شاه فعلی را در زمان خود داشته‌اند، و با اینهمه محبوب رعابای خود بوده‌اند، این محبوبیت را فقط از این طریق بدست آورده بودند که در موارد بیشمار اتباع کشور را از بذل و بخشش خود بهره‌مند می‌ساختند. اما چنین به‌نظر می‌رسد که اعلی‌حضرت رضا شاه مطلقاً از این صفت خسران‌پیشین بی‌بهره‌اند و این خود می‌تواند دلیل کافی برای عدم محبوبیتشان میان توده ملت باشد.

جناب اشرف در عین حالی که نظر مرا تصدیق فرمودند در پاسخ نکته‌ای که پیش کشیده بودم اظهار داشتند که به عقیده ایشان اعلی‌حضرت رضا شاه عیب بزرگتری دارند و آن عبارت از سوءظن شدید نسبت به اطرافیان و علی‌الاصول نسبت به تمام کاینات است! جناب اشرف فرمودند اگر حقیقت مطلب را خواسته باشم امروزه در سراسر ایران کسی وجود ندارد که رضا شاه نسبت به او اعتماد داشته باشد و این سوءظن ملوکانه نسبت به همگان، در نظر آنهایی که يك عمر امتحان صداقت و وفاداری خود را داده‌اند بالاخص ناگوار و غیر قابل تحمل است. همین سوءظن شدید ملوکانه باعث شده است که سدی میان اعلی‌حضرت و صدیقترین خدمتگزارانش بوجود آید، زیرا همه این اشخاص شب و روز در بیم و هراسند که میباید غفلتاً آماج سوءظن ملوکانه قرار گیرند و نتایج وخیم و مرگبار آن را به چشم ببینند! خود ایشان (جناب اشرف) شاید نزدیکترین کس به اعلی‌حضرت باشند و ایشان را بهتر از هر کسی دیگر بشناسند. از این رو، چندین بار راجع به همین موضوع با ایشان صحبت کرده و عواقب زاینبار اینهمه سوءظن بیجا نسبت به اطرافیان را خدمتشان عرض کرده‌اند ولی بدبختانه مثل این است که اعلی‌حضرت از

آن سنی که بتوانند عادات و خصوصیات اخلاقی خود را عوض کنند گذشته‌اند.^۹ نسبت به آن مورد خاصی هم که من (وزیر مختار انگلیس) رویش انگشت گذاشتم، یعنی خست فوق‌العاده اعلی حضرت، این صفت ملوکانه، به نظر جناب اشرف، از لحاظ مصالح کلی مملکت چیز بدی نیست. رضا شاه از خرج کردنهای بیجا، چه از دارائی خود و چه از دارائی ملت، بدش می‌آید و به همین دلیل مراقب است که دیناری از خزانه مملکت بیهجت تلف نشود. در نتیجه، در ایران امروز از آن ریخت و پاشهای زمان قاجار دیگر خبری نیست زیرا مسئولان کشور به خوبی از این نکته آگاهند که پادشاهی بیدار و کیفر بخش ناظر اعمال و حرکات همه آنهاست.

۷- این نکته را هم باید به گزارش خود اضافه کنم که قبلا برای تیمورتاش توضیح داده بودم که فقط از این لحاظ که ما دونفر از افکار و عقاید همدیگر به خوبی آگاهیم و مذاکراتمان در این گونه جلسات خصوصی همیشه بر صداقت بیان و صراحت کامل در اظهار مطلب، استوار است این جسارت را به خود می‌دهم که از بعضی خصوصیات اعلی حضرت این طور صریح و بی‌پروا انتقاد کنم. تیمورتاش جواب داد که نقطه نظر مرا کاملا درک می‌کند و به همین دلیل است که خود نیز در مذاکرات خصوصی با من هیچ گونه تقیه و کنتمان بکار نمی‌برد و مطالبی را که در قلبش هست با کمال صراحت و صداقت بیان می‌کند. نیز تأکید کرد که خودش می‌داند رویه حکومت انگلستان نسبت به سلسله پهلوی کاملا با رویه حکومت شوروی فرق دارد، زیرا بریتانیای کبیر وجود يك ایران نیرومند را در جوار مرزهای شوروی برای مصالح خود لازم می‌شمارد در حالی که روسها تحقق مصالح خود را در پریشانی و آشفتگی ایران می‌بینند.

سپس موضوع صحبت برگشت روی عهدنامه جامع میان ایران و انگلستان که جزئیات آن در گزارشهای قبلی من منعکس است. دو نسخه از گزارش فعلی، یکی برای وزیر امور خارجه دولت هندوستان و دیگری برای کمیسر عالی بریتانیا در بغداد ارسال شده است.

با احترامات - راپرت. ه. کلایو

۹- تقی‌زاده در خاطرات منتشر نشده‌اش می‌نویسد:

«... وی (رضاشاه) نسبت به انگلیسیها خیلی ظنن بود و همه بديهای دنیا را از انگلستان می‌دانست. حتی به‌پرش (ولیعهد آنروزی ایران) هم ظنن بود و عقیده داشت که وی در باطن با انگلیسیها کار می‌کند. ارنت برون دوست سویی ولیعهد را مأمور خفیه انگلیسیها در دربار ایران می‌دانست. در جلسه کابینه به تمام وزراء اخطار کرد که کوچکترین ارتباط یا مرادده‌ای نباید با این خارجی مشکوک داشته باشند. در سرتاسر دوران سلطنتش ملاقات و حتی سلام علیک کردن با خارجیان را قذغن کرده بود. سرلشکر محمد حسین میرزا فیروز خودش به من می‌گفت: شبی رفته بودم سینما و در لژ نشسته بودم. در لژ مجاور رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس نشسته بودم. نظامیها که جرئت احوالپرسی و سلام علیک کردن با خارجیان را نداشتند. ناچار از تعارف و احوالپرسی با این مأمور عالی‌رتبه شرکت که سابقه دوستی قدیمی با وی داشتم خودداری کردم تا اینکه فیلم آغاز شد و تالار سینما در تاریکی فرو رفت. فقط در آن موقع بود که رئیس شرکت یواشکی سرش را به‌لژ ما نزدیک کرد و گفت: حالا اجازه می‌فرمائید در تاریکی سلامی خدمتتان عرض کنم!...»